بخش سوم

بولتن شماره ۲۲–شرکت پژوهشی پیام امروز

قانون اساسی جمهوری اسلامی ضد حقوق بشر است

آخرین نوشته پیروز دوانی که سرنوشت او را رقم زد

تصور ایجاد «جامعه مدنی مترقی و دمکراتیک» بر اساس این قانون اساسی غیر دمکراتیک و غیر مردمی و در چارچوب حکومت دینی (صرفنظر از تسلط سنت گراهای متحجر یا نوگراهای دینی بر آن)، در خوش بینانه ترین حالت، یک خطای فاحش و خطرناک سیاسی و اجتماعی است که حتی به واقعیات علمی جامعه شناسی و تجارب عمیق مبارزات اجتماعی کمترین توجهی ندارد. هر نظر و حرکتی به منظور ارائه شکل جدید و آرایش نوین سیمای ماهیتاً فرسوده و پوسیده حکومت دینی (صرفنظر از این که با انگیزه فرصت طلبی و قدرت طلبی و نان را به نرخ روز خوردن یا بواسطه خستگی و سرخوردگی از وضعیت ناهنجار کنونی یا در اثر درهم ریختگی و عدم انسجام فکری و عوارض منفی روحی ناشی از شکستهای سیاسی و ایدئولوژیکی و وجود جو ترس و یاس و انفعال، یا با توجه به آرمان گرایی مذهبی طرح شده باشد)، در نهایت به عوامفریبی و ایجاد توهم زیان بار در مردم منجر می شود. اصول اساسی و پایه ای قانون اساسی با مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی در تناقض آشکار و آشتی ناپذیر قرار دارد. بنا بر این رعایت کامل و بدون خدشه حقوق بشر در چارچوب این قانون اساسی امکان پذیر نیست. یک نیروی کاملاً دمکراتیک نمی تواند حکومت دینی و دخالت دین در حکومت، اصل ولایت فقیه و دیگر اصول ضد دمکراتیک حاکم بر قانون اساسی را قبول کند و بپذیرد و نمی تواند به چیزی که باور ندارد، از لحاظ عملی و نظری التزام داشته باشد. برخی از نیروهای اپوزیسیون که خود را ملتزم به قانون اساسی معرفی و دیگر نیروها را به این روش مبارزه دعوت می کنند، توضیح می دهند که «التزام به قانون» به معنای پذیرش و تایید آن قانون نیست و از این رو می توان و باید به قانونی که حتی با آن موافق نیستیم ملتزم بود. اما اولاً التزام به قانون اساسی هر چند که موادی از این قانون و به ویژه اصل ولایت فقیه مورد پذیرش و تایید نباشد، هم رسماً و هم عملاً به معنی التزام به دفاع از حکومت دینی، التزام به دفاع از موجودیت ولایت فقیه و دفاع از اختیارات قانونی آن، التزام به حمایت از موجودیت شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت و مجلس خبرگان، التزام به تبعیض مذهبی و عقیدتی در انتخابات و کسب مقامهای اساسی و مهم حکومتی و دولتی... است که در قانون اساسی بر آنها تاکید شده است. این تعریف حقوقی و سیاسی التزام یا قانون و مکانیسم چنین التزامی است.

چنین التزامی برای نیروهای پیگیر دمکراتیک قابل قبول نیست. ثانیاً بحث مربوط به قانون اساسی یا قوانین مثلاً اداره راهنمایی و رانندگی هماندنیست که اگر بخشی از آن مورد قبول هم نبود، اجرا نماییم و به آن ملتزم باشیم. قانون اساسی، میثاق و قرارداد عمومی است که در آن اصولی که مستقیماً به آمال، حقوق انسانی، اعتقادات و اهداف سیاسی افراد مربوط است منعکس می شود. نمی توان با این اصول اعتقادی و سیاسی و حقوقی مخالف بود ولی به آن التزام داشت و به عبارتی اصول اعتقادی و سیاسی و حقوقی خود زیر پا گذاشته می شود و در حقیقت هدف سیاسی خود تحت الشعاع هدف سیاسی ای قرار میگیرد که از بیخ و بن با آن در تضاد است. علاوه بر آن اجرای چنین اصول ارتجاعی برای جامعه مصیبت و فاجعه عمیق و بحران فراگیر اجتماعی به ارمغان آورده و می آورد، در بالی که اجرا یا عدم اجرای مثلاً قوانین اداره راهنمایی و رانندگی دارای این ابعاد اهمیت نیست. از این رو مقایسه کانیکی میان قانون اساسی و قوانین اگر خطاست، ضمن آن که قانون ابی و تحکیم قانون به این معنی نیز نیست که قوانین جزیی مهم حکومتی پرگر باید ناشی از اصول قانون اساسی ۵- قانون اساسی پر نقض، غیر دمکراتیک و ناقض حقوق انسانی چه اینلهای سالمی می تواند برای دیگر مین جزئی به ارمغان بیاورد جز آن که قوانین نیز ماهیتاً و مضموناً غیر دمکراتیک و در نهایت ارتجاعی باشد این یک نظر ساده انگارانه و عوامفریبانه است که با التزام به این قانون، جامعه مدنی دمکراتیک برقرار می شود. آیا با التزام به قوانین آپارتاید نژاد پرستانه در آفریقای جنوبی، یا قانون فاشیستی در ایتالیای موسولینی، یا قوانین نازیسم در آلمان هیتلری، یا قوانین اسلامی در عربستان سعودی و سودان، جامعه مدنی دمکراتیک و مردم سالاری استقرار می یافت؟ آیا با التزام به قوانین مافوق ارتجاعی و ضد دمکراتیک «مجازات اسلامی» در ایران که احکام سنگسار، شلاق، قطع دست و پا، و قصاص و قطع عضو، و دیه مو و لب و چشم و گوش و دندان و فک و گردن و دست و پا و ناخن و بیضه، و ... تا اعدام مبارزین سیاسی را به رسمیت می شناسد و اعمال می کند، و نیز با التزام به قوانین مدنی و خانواده که نقض حقوق زنان، قانون احزاب و مطبوعات که نقض آزادی قلم را تایید می کند و .... می توان به جامعه مدنی دمکراتیک دست یافت؟ خط مشی استراتژیکی نیروی کاملاً دمکرات نمی تواند مبارزه قانونی برای اجرا و حاکمیت قانون اساسی، یا تغییر حاکمیت ها در چارچوب ساختار سیاسی– ایدئولوژیکی– حقوقی تثبیت شده در قانون اساسی، طرد حکومت دینی و حذف اصل ولایت فقیه و دیگر اصول غیر دمکراتیک آن و تدوین قانون اساسی دمکراتیک نوین بر پایه اعلامیه جهانی حقوق بشر و «میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی» و یا تاکید بر اصل جدایی دین از حکومت و اصل حاکمیت بدون قید و شرط مردم مبارزه می کنند. این مبارزه ای است تعطیل ناپذیر، وقفه ناپذیر و انتقال ناپذیر. خط مشی استراتژیکی نیروهای دمکراتیک، مبارزه سیاسی توده ای در پیوند زنده با توده ها و سازماندهی جنبش مردمی، برای گذار آرام و گام به گام و مسالمت آمیز بدون توسل به ترور و بمب گذاری، درگیری مسلحانه و جنگ داخلی از حکومت استبدادی و دینی به حکومت دمکراتیک، غیر دینی، ملی و مردمی است.

خواست اجرای قانون اساسی، به عنوان یک تاکتیک و نه استراتژی

نوع حکومت، بیان کننده محتوی و ماهیت حکومت است و یا فرماسیونهای اقتصادی– اجتماعی جامعهٔ تطبیق می کند (مانند دولت برده داری، دولت سرمایه داری، ...) شکل حکومت، شیوهٔ اعمال قدرت سیاسی طبقات حاکم است (مانند سلطنت استبدادی، سلطنت مشروطه، فاشیستی، توتالیتری، جمهوری پارلمانی، ...).

شکل حکومت تغییری در نوع و ماهیت آن نمی دهد. تصور اینکه فقط با تغیر شکل حکومت، می توان نوع و ماهیت آن را تغییر داد، عمیقاً نادرست است. اما اینکه تنوع اشکال حکومت، تغییری در نوع و ماهیت آن نمی دهد، به هیچ وجه به این معنی نیست که این اشکال در تکامل مبارزه اجتماعی بی تاثیر هستند و لذا نیروهای دمکراتیک باید نسبت به این اشکال بی تفاوت باشند. نیروهای مترقی و آزادیخواه در مورد اشکال اعمال قدرت سیاسی یک حکومت غیر دمکراتیک و غیر مردمی آن است که شکل مفروض تا چه حد به آنها برای کنار زدن همان حکومت غیر دمکراتیک و استقرار حاکمیت مردمی امکان می دهد. بدیهی است که نیروهای انقلابی در درجه اول برای تغییر نوع حکومت، برای استقرار حکومت مردم بر مردم مبارزه می کنند، و مبارزه آنها برای تغییر شکل حکومت از آن جهت است که مناسبترین شکل را برای تغییر نوع حکومت و انجام وظایف حکومت نوع جدید بیابند و تحقق بخشند. در شرایط کنونی، در برابر جنبش دمکراتیک ایران یک وظیفه حتمی و مبرم وجود دارد و آن تجهیز و متحد ساختن وسیعترین اقشار مردم و نیروهای دمکراتیک برای کنار زدن حکومت استبدادی مطلقه و تأمین آزادیهای سیاسی در کشور است. زیرا فقط در شرایط آزادیهای سیاسی و اجتماعی است که مبارزه قاطع مردم برای استقرار حکومت دمکراتیک و مردمی امکان پذیر است. از این رو شعار تاکتیکی نیروهای دمکراتیک «برکناری حکومت استبدادی» است و این شرط مقدماتی برای استقرار حکومت مردم بر مردم است. نیروهای کاملاً دمکرات می توانند به عنوان یکی از موثرترین اقدامات تاکتیکی (نه استراتژیکی) برای تامین حاکمیت قانون و اجرای اصول مربوط به حقوق و آزادیهای ملت مصرحه در قانون اساسی، برگزاری انتخابات سالم و نسبتاً فراگیر در چارچوب قانون، باز شدن نسبی فضای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در کشور، تضعیف حکومت مطلقه فردی، ایجاد نهادهای مدنی در جامعه، رشد و تقویت فرهنگی و روحیه دمکراتیک در کشور، نابودی هرج و مرج در جامعه، فراهم شدن شرایط مناسب برای مشارکت سیاسی و اجتماعی مردم در تعیین سرنوشت کشور، تضعیف هر چه بیشتر استبداد دینی در جامعه، ... مبارزه کنند وادار کردن حاکمیت دینی به تبعیت از همین قانون اساسی پر نقص و اجرای موادی از همین قانون که تا حدی که باره ای از حقوق اساسی مردم را به رسمیت شناخته و تضمین کرده است، یک موفقیت بزرگ برای نیروهای آزادیخواه در راستای تضعیف استبداد مطلقه دینی است. این تاکتیک می تواند در کادر هدف استراتژیکی نیروهای دمکراتیک و در خدمت و تابع آن باشد و بیش از هر چیز به موفقیت آتی استراتژیکی کمک کند. نمی توان به شعارها و مراحل تاکتیکی بی توجه بود یا آنها را نفی کرد. شاید به نظر برخی چنین موجب چپ روی و پرهیز از فعالیتهای جدی و دوری از توده های مردم می شود و از سوی دیگر به راست روی و دور ماندن از اقدامات موثر اساسی و عوام زدگی و دنباله روی جاهلانه از توده های مردم منجر می شود. متاسفانه مجموعه جنبش دمکرات میهن ما در طول تاریخ فعالیت خود تاکنون نتوانسته است از مهندسی خاصی برای تحقق این هدف پی ریزی می کند. امتزاج شعارهای تاکتیکی و شعار استراتژیک، به شکلی که بتواند از کوتاهترین راه با سریعترین آهنگ، جنبش را به هدف برساند، وظیفه نیروهای دمکراتیک است. طرد و نفی شعارها و مراحل تاکتیکی موجب سست شدن مبارزه و بی توجهی به انواع فعالیتهایی می شود که این نیروهای دمکرات را به تحقق شعار استراتژیک نزدیک می کند. اما بی توجهی به شعار استراتژیک موجب پرت شدن نیروها از هدف و مسیر اصلی مبارزه و درگیر شدن در فعالیتهایی غیر اساسی و هرز رفتن نیروها در خرده کاریهای بی سرانجام می شود. نیروهای دمکرات ضمن توجه اساسی به مراحل و شعارهای تاکتیکی فراگیر ضروری، هیچگاه شعارهای تاکتیکی را جایگزین شعارها و اهداف استراتژیکی نمی کنند. تاکتیکها باید در خدمت و تابع استراتژی باشد، نه این که استراتژی در حد شعارها و اهداف تاکتیکی تنزل کند. شان و اهمیت خط مشی ازستراتژیکی با ارزش شعارها و اهداف تاکتیکی یکسان نیست. نیروهای دمکراتیک می توانند از هر اقدام تاکتیکی فراگیر و مناسب در خدمت دگرگونی در قانون اساسی و حذف حکومت دینی و اصل ولایت فقیه و ... و در راستای هدف استراتژیکی برقراری حکومت دمکراتیک، غیر دینی، ملی و مردمی بهره گیرند. نه آن که انفکار در چارچوب شعارها و اهداف تاکتیکی حبس و محصور شوند که هدف استراتژیک قربانی و شعارهای استراتژیک از محوریت اصلی خارج شوند. بی توجهی به اهمیت و چگونگی پیوند و هماهنگی میان تاکتیک و استراتژی، از یک سو موجب چپ روی و پرهیز از فعالیتهای جدی و دوری از توده های مردم می شود و از سوی دیگر به راست روی و دور ماندن از اقدامات موثر اساسی و عوام زدگی و دنباله روی جاهلانه از توده های مردم منجر می شود. متاسفانه مجموعه جنبش دمکرات میهن ما در طول تاریخ فعالیت خود تاکنون نتوانسته است از

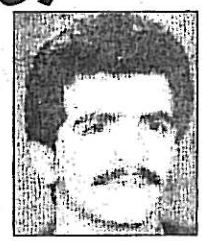

پیروز دوانی

لحاظ نظری و عملی در جهت شناخت صحیح، چگونگی امتزاج و پیوند و هماهنگی میان شعارهای تاکتیکی با هدف استراتژیک گامهای درست سیاسی– تاریخی بردارد و از این رو همواره از حالت تعادل خارج شده و به چپ روی و یا راست روی کشیده شده است. یکی از وظایف مهم نیروهای دمکراتیک، بررسی دقیق تئوریکی، پراتیکی و تجارب مربوط به این مسئله و ارائه و انجام خط مشی صحیح خردمندانه، میانستمدارانه و در عین حال اصولی برای تحقق شعارها و اهداف صحیح تاکتیکی موثر و البته در کادر خدمت و تابع هدف استراتژیکی است.

تعریف: نیروهای داخل نظام درون حکومت پیرامون حکومت

۱– نظام: عبارت است از ساختارهای سیاسی– اجتماعی– ایدئولوژیکی و حقوقی حاکم، اصول پایه ای و بنیادهای تئوریک و حقوقی که در قانون اساسی کشور تثبیت و تعریف شده و استمرار یافته است.

۲– حاکمیت: عبارتست از قوای گوناگون حاکم، افراد و گروه هایی که قدرت حکومت را در اختیار دارند، رهبران و مسئولان حاکم بر هر یک از قوای حکومتی.

۳– نیروهای داخل نظام از دو طیف تشکیل می شود:

الف) طیف اول: احزاب، سازمانها، نیروها و شخصیتهای سیاسی و اجتماعی که موافق و معتقد به نظام جمهوری اسلامی و مقید و ملتزم به قانون اساسی باشند.

ب) طیف دوم: احزاب، سازمانها، نیروها و شخصیتهای سیاسی و اجتماعی، که یا به نظام جمهوری اسلامی ایران، قانون اساسی یا به برخی از اصول پایه ای قانون اساسی (مانند اصل ولایت فقیه)، اعتقادی ندارند و مخالف آن هستند، اما هم رسماً و هم عملاً مقید و ملتزم به قانون اساسی هستند و فعالیت استراتژیکی (و نه تاکتیکی) خود را با التزام عملی به قانون (و در واقع با التزام عملی به مبانی و بنیادها و ساختارهای تثبیت شده در آن) و تبعیت از استمرار حقوقی– سیاسی نظام جمهوری اسلامی، انجام می دهند.

۴– نیروهای داخل حاکمیت: احزاب، سازمانها، نیروها و شخصیتهای سیاسی داخل نظام، که از گذشته تاکنون، همواره و پیوسته، در سطوح و رده های مختلفی از قوای گوناگون حکومت، و ارگانها و نهادهای اصلی وابسته به مجموعه حکومت، مسئولیت و نقش برای اداره آنها را داشته اند و همواره در قدرت سیاسی و اقتصادی و اجرایی سهم داشته اند. گرچه این سهم با تغییر تناسب قوای میان جناحهای درون حکومت، تغییر کرده و می کند.

۵– نیروهای پیرامون حاکمیت: احزاب، سازمانها و شخصیتهای سیاسی و اجتماعی داخل نظام که یا هیچگاه در حاکمیت نقشی نداشته اند یا آنکه تا سال ۶۰ در حاکمیت، نقش و مسئولیتی داشته اند ولی از سال ۱۳۶۰ تاکنون، در حاکمیت نقش ندارند. ولی به قانون اساسی مقید و ملتزم هستند و خط مشی استراتژیکی خود را با التزام به قانون و در چارچوب نظام انجام می دهند. و با تغییر حاکمیت و اصلاح خط مشی ها و سیاستهای جاری، و اصلاحاتی در ساختار سیاسی موجود موافق هستند. این نیروها با شرکت در انتخابات و کاندیدا نوری خود برای ریاست جمهوری یا نمایندگی مجلس، آمادگی خود را برای نقش پذیری و مسئولیت پذیری در حکومت و تبدیل شدن به نیرویی درون حاکمیت، را اعلام کرده اند.

نیروهایی مانند نهضت آزادی ایران به رهبری دکتر ابراهیم یزدی– بخشی از جبهه ملی ایران و شخصیتهای وابسته به آن– گروههای طرفدار مهندس عزت الله سحابی و پیرامون مجله «ایران فردا»– جنبش مسلمانان مبارز به رهبری دکتر حبیب الله پیمان– گروههای شبه «چپ» طرفدار شریعتی و نیز افراد پیرامون آقای یوسفی اشکوری، نیروهایی داخل نظام و پیرامون حاکمیت هستند.

باید تأکید نمود، در صورتی که این نیروها در هر یک از قوای سه گانه حاکمیت، نقش و مسئولیتی را به عهده گیرند و مثلاً با شرکت در انتخابات مجلس و ریاست جمهوری خود را کاندیدای نقش پذیری و مسئولیت پذیری نه تنها در نظام بلکه در حکومت نمایند و قادر به تصاحب کرسی وکالت و صندلی وزارت شوند، دیگر نه فقط به عنوان نیروهایی داخل نظام بلکه حتی به عنوان نیروهایی داخل حکومت و به عنوان جناحی از حکومت محسوب می شوند. و اگر هم این نیروها و شخصیتها خود را در انتخابات مجلس یا ریاست جمهوری کاندیدا کنند، چه رد صلاحیت شوند و چه در انتخابات رأی حد نصاب را بدست نیاورند، در واقع رسماً و عملاً آمادگی خود برای مسئولیت پذیری و نقش پذیری در همین حکومت و قبول صندلی وزارت یا کرسی مجلس نه تنها در نظام بلکه در همین مجموعه حاکمیت را اعلام کرده اند و از این رو به نیروهایی پیرامون حکومت و نه جدا از حکومت تبدیل شده اند. معیار داخل حکومت یا بیرون حکومت بودن کیه نیرو یا شخصیت، رد صلاحیت کاندیدا یا رأی نیاوردن آن نیست، وگرنه باید بپذاد نیوی یا رجایی خراسانی را نیرویی جدا از حکومت بدانیم.

ادامه دارد

از: دکتر جلیل بهار

قسمت دهم

سرگذشت پرماجرای سرلشگر ناظم:

ناظم برای جلب حمایت کردها از نهضت نجات ایران تلاش کرد

تا با قاسملو و حسن زاده ملاقات کند

یک شرکت امریکایی به بهانه فروش اسلحه ۳۰۰ هزار دلار سر ناظم را کلاه گذاشت!

سرلشگر ناظم

بهمین جهت چون ناظم می دید که نه رژیم محمد رضا شاه و نه رژیم سید روح الله خمینی و نه گروههای مخالف آنها (اپوزیسیون) هیچکدام تأمین کننده این خواست او نبوده و نیستند و کوچکترین روزنه امید هم برای پیاده کردن آرمانهای او وجود ندارد بنا بر این همیشه در حال عصیان و طغیان و ناراحتی و نارضایتی و ناآرامی و بیقراری بسر می برد و بالاخره هم با وجود همه کوششها و از دست دادن کلیه دستاوردها و دارائی و اموال منقول و غیر منقول خود و پس از صرف میلیونها تومان وجه نقد متعلق به شخص خود در راه بقول خودش «نجات ایران» هیچیک از آرزوها و خواست های او برآورده و عملی نشد و او هم مانند شماری دیگر از وطن خواهان و خدمتگزاران صمیمی و صادق ایران و ملت ایران خودمحور و تکرو و تنها بود که میخواست همیشه خودش مرکز و محور ماجرا باشد و هیچکس دیگری را هم در این راستا به اندازه خودش قبول نداشت و خویش را عقل کل و منحصر می پنداشت لذا ناکام و نا امید ماند.

ناظم بر این گفته فردوست درباره خودش (که در آخر صفحه ۵۰۸ کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی آمده است) بالاخره صحه گذارده است و با لبخند هم اغلب آن را تکرار می کرد:

«او (ناظم) همیشه جم را نصیحت می کرد، در حالیکه خود حداقل به ده ناصح نیاز داشت».

ناظم در آخرین نامه پوزش خواهانه خود که در آخرین ساعات یا روزهای قبل از نابدید شدنش بعنوان تیمسار جم نوشته است درباره خودش با انصاف و عدالت به کرسی قضاوت نشسته و چنین نوشته است:

«من قبول دارم تعبیر و برداشت من از راه و رسم زندگی امروزی همیشه اشتباه بوده، همه حاصل بد و خوب رویدادهای گذشته را به گردن میگیرم منتهی در آخر خط فهمیدم که من همیشه در باورها و عصیانهای درونی خود اسیر بوده ام و با این خلقت ناجور بهتر بود بجای قرن بیستم در زمان رستم و اشکبوس به دنیا می آمدم. به یاد تیمسار سپهبد محوی که از فرماندهان گذشته من و مرد ظریف و خوش فکری بود افتادم که وقتی از کارهای من در خدمت که مصداق کاسه گرمتر از آش پیدا میکرد ناراحت می شد در یک ساعت خلوت مرا به دفترش احضار می کرد. پس از ذکر مقدمه ای می گفت: «سه هزار سال است که میگویند ترکها خرند. به من (محوی) که نمی گویند به تو (ناظم) می گویند» به این ترتیب غائله آن روز رفع می شد و گرفتاری ها و سرکشی های دیگر من شروع».

حیف و صد حیف که این اعتراف تلخ و حقیقت بار خیلی دیر اعلام شد و به قیمت جان و مال و بر باد رفتن حاصل همه کوششهای او در هر مسیری که با کمال حسن نیت و وطندوستی انتخاب کرده بود تمام شده است.

ناظم برای پایان بخشیدن به آخرین گرفتاری و سرکشی خود با قدرتی توصیف ناپذیر در غربت جانگزا و در تنهائی محض در بعد از ظهر شنبه ۴ اردیبهشت ماه ۱۳۷۸ (برابر با ۲۴ آوریل ۱۹۹۹) بر قایق موتوری کوچک خود سوار و به سوی آبهای دریای ابدیت روان شد و سرنوشت خود را در واپسین لحظات عمر هشتاد و دو ساله به امواج دریای مدیترانه سپرد. هنوز هم کسی نمی داند در این سفر دریائی چه بر سر او آمده و طومار زندگی پر ماجرای او چگونه در هم پیچیده شده است. فقط گزارش زاندارمری منطقه استحفاظی شهر استپونا در جنوب اسپانیا حاکیست که «ساعت ۸/۳۰ صبح روز یکشنبه ۲۵ آوریل ۱۹۹۹ در فاصله ۲۵۰۰ متری از ساحل به طرف آبهای وسط دریای مدیترانه از یک قایق بزرگ یا کشتی کوچک هنگام عبور به گارد ساحلی (زاندارمری) اطلاع داده شده که یک قایق کوچک لاستیکی با موتور خاموش و بدون سرنشین بر روی آب شناور است.» که این قایق همان قایق سرلشگر علاءالدین ناظم بوده که از آب گرفته اند و به انبار پلیس یا دادگستری در شهر الجسیراس واقع در نزدیک تنگه جبل الطارق منتقل ساخته اند و دیگر هیچ.

سرلشگر علاءالدین ناظم همیشه این شعر از شادروان پرویز خطیبی را دوست داشت که به یادش عیناً آورده میشود و به خوانندگان عزیز سرگذشت او تقدیم می گردد. گوئی که با متن زندگینامه او مطابقت داشت و وصف الحال وی میباشد:

عاقبت باید رفت
عاقبت باید مرد
باید این جام تهی را به کناری افکند
و ز شراب ابدیت نوشید
باید از پیرهن عاریتی دست کشید
خلعت پاک خدا را بپوشید
باید از خانه و کاشانه برید
باید از آب گذشت
دل به دریا زد
همره موج به اعماق شتافت
تا به سر منزل مقصود رسید

عاقبت باید رفت
عاقبت باید مرد
باید آواز جدایی سر کرد
رفت در شهر سکوت
پشت این پرده ابهام
پر از تاریکی است
در پس پنجره ها راهی نیست
آسمان قیرانود
اختر و ماهی نیست

معنی مرگ ولی لفظ فراموشی نیست
رفتن و خفتن و خاموشی نیست
زندگی نامه ما، بسته به نام
زندگی نامه ما بسته به ننگ
میتوان مرد به یک لحظه ولی خوار و زبون
میتوان ماند ولی در دل اعصار و قرون
خرم آنکس که در این دیر کهن
بخته شد، از پس آن خامی ها
خوشدل آنکس که در این چند صباح
تن نیالود به بدنامی ها

(پایان)